كل نفس ذائقة الموت
الحمد للہ کہ رسالہ در ذکر وصال پرملال مولانا شاہ علی انور الحق قدس سرہ

بسم الله الرحمن الرحيم
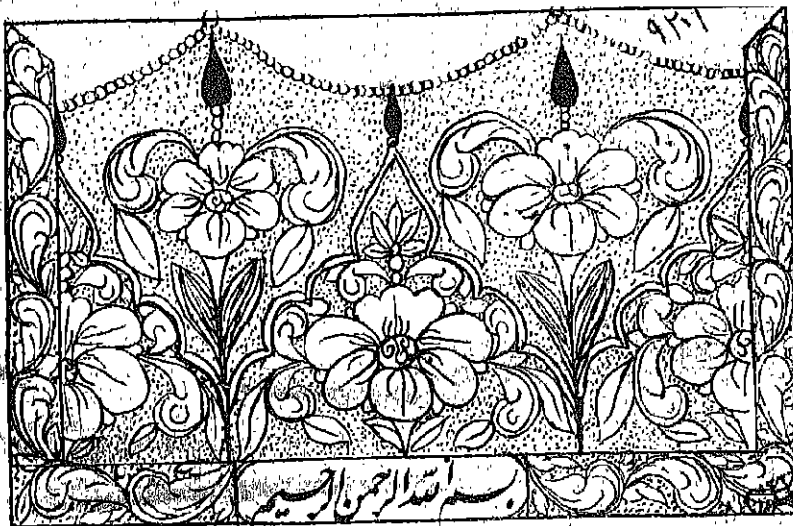
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اِنَّا لَهُ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ وَالصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ الزَّاكِيَاتُ
النَّامِيَاتُ عَلٰى رَسُوْلِهِ مُحَمَّدِنِ الَّذِيْ بَشَّرَ بِهِ الْمُرْسَلُوْنَ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَهْلِ بَيْتِهٖ
وَاَزْوَاجِهٖ وَاَصْحَابِهٖ عَدَدَ مَا كَانَ وَمَا يَكُوْنُ وَزِنَةَ مَا اُوْجِدَ
بِالْكَافِ وَالنُّوْنِ بعد ازین انچه بزبان قلم آید وقلم بریده زبان سراید نظم آن
ملال انگیز ونالهٔ ایست درد آمیز که نخلبند مشیت بیچونی چه گلهاے حمرا و سبزهای
مطرا که درین وادی غم اثر رویانیده امّا از برگریز قضا هیچ از نیهار وی امن وسلامت
ندیده گویا این بقا و فنا از مادر گیتی توامان زاده اند وگریبان عدم با دامان این وجود
بے بود وبود بے وجود سخت پیوند پس چه شادمانی از وجود چه اندوه از فوت کُلُّ
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ خاصه انانکه بتمنائے لقای محبوب حقیقی بال پرواز کشاده
سینه آشفته اند وتخم آرزوی وصال مطلوب تحقیقی در مزرع دل بیکاشته اند که جلباب
حیات فانی را نقاب عارض عمر جاودانی شمرده چون اشک ندامت از چشم اعتبار
فرو انداخته اند وبمصداق مُوْتُوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا بفراهم آوردن ساز سفر بسر بره
با گوشه و توشه در ساخته چشمے براه پیک ویار یار دوخته اند وزبان حال آنان این نواے

جانفزای از حافظ مقامات آگهی آموخته ﴿ حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم ﴾
﴿ خوشا دمیکه ازین چهره پرده برفگنم ﴾ و بالجمله از واماندگان تیغ فراق باید پرسید که
زخمهٔ آلام فرقت آنحضرات با تار رگ جان چها میکند و نیشتر اندوه هجران این بزرگان
در پردهٔ دل چسان زخم میزند و چگونه میشکند لا ادری چه میپرسی ازین حال دل غمدیده ات
﴿ چون شد ﴾ ﴿ دلم خون گشت و خونم آب و آب از دیده بیرون شد ﴾ علی الخصوص
در روزگاریکه از بسیاری اندکی مانده باشند و در دیاریکه قلیلی باقیمانده و کثیری
ازانجا فرس بدر رانده انموذجے ازان روزگار دور ما و شماست و آئینه آن دیار
شهر عظیم آباد و خلد سواد مهبط بلا و ابتلا است که آنچه دیده میشود حالیا اکابر اخیار
و عرفای نامدار این بلده همگی برخاستند و همی زیر خاک این خاکدان بمشابه روضه
رضوان پیراستند چنانچه درین آوان هم جناب والا القاب عماد الحق و الحقیقة وارث
العلم و الطریقه مجیب السائلین اکمل العارفین نور الیقین ظهور رحمة النبویه نصیر الملة
المصطفویه امیر الاولیا قطب الاصفیا شرف الذاکرین فخر الشاکرین نائب خاتم
النبیین وارث علوم الانبیاء و المرسلین مولانا الحاج شاه علی امیر الحق القادری
القلندری قدس الله سره و افاض علینا فتوحه و بره که بقیة السلف و حجة الخلف
بوده و ولادت با یمن و سعادت او در سنه هزار و دوصد بست و هفت از هجرت و مادهٔ
تاریخ گهر بخت ۱۲۲۷ و عمر شریف تقریبا هفتاد و پنج سال و در سنه هزار و دوصد و شصت
از هجرة النبی صلی الله علیه وسلم بر سجاده عمادیه نشسته چهل سال و چند ماه و چند روز
نام پیران طریقت علیهم الرضوان زنده داشت اوقات عزیز را بارشاد طالبین و تدریس
مشتغلین و اوراد و اشغال خاندانی و تقوے و توکل و صبر و قناعت و عبادت و طاعت
بسر برده لوجه الله صرف کرده بتاریخ پانزدهم شهر محرم الحرام روز سه شنبه وقت
چاشت احرام طواف حریم وصال قادر ذو الجلال بربست و بمحبوب پیوست چند گاه پیش

از وفات از فرط غلبات سکر و حال با دراک خیر و شر جهان و جهانیان کاری نداشته اند
و از افاقه ظاهر دور بود چشم معنی شناسان بیدار دل بر روی هوشیاری نقاب غفلت انداخته
بچشم صورت غنوده آخر الامر وقت رفتن ازین جهان بعالم محبوبان رسیده اند و بهوش
باز آمده زبان مبارک که از انصباب ماده بارده مرض از چند ماه مسترخی بود بل از سه
روز ادوات و اصوات مطلقاً مسموع کسی نمیشد بکلام نفسی بدعای وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن
لِّسَانِي لب کشاده و گوهر اجابت در دامان وقت یافته باعلی الندا صدای اَنْطَقَنَا
اللّٰهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ در داده بر منکرین حجه حق الزامی جلیست و افحامی پس
شبی چند آنکه بعد سپری شدن ساعت هفتم صباحیه بروز شنبه کلمه توحید خوانده بذکر اللّٰه
اللّٰه بر زبان شد تا قریب دو ساعت همین صدا همگنان را بگوش میرسید چون آواز
هم فارست بحرکت لسان می پرداختند و کان آخر کلامه لا اله الا اللّٰه گفتن تا آنکه
بهمین ذکر جان شیرین قربان نام جهان آفرین فرمودند و جمعی کثیر را گواه و آگاه نمودند
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ مریدان و عزیزان با اختصاص و دیگر ارباب اخلاص بغرض
یادگار تاریخهائیکه موزون فرموده اند در ینجا بزبان قلم داده می آید و به افغان حق قلم
نام نهاده و باللّٰه التوفیق

قطعه تاریخ از جناب عالم باعمل فاضل اجل مولوی محمد سعید صاحب عظیم آبادی متخلص بحسرت

ستنده تا عیسی امیر حق — روی روشن بتیره خاک نهفت
یا دل زار سال او حسرت — وا امیر الملت یخفینا گفت

ولہ

چو کرد رحلت ازین خاکدان امیر الحق — که میر سید از فیض عبادهم سر مردم
سخن ور واقعه دل گفت اه یوم رحیل — بود محمد و سه شنبه و چهار دهم

قطعه از جناب شاه محمد یحیٰی صاحب ابو العلائی عظیم آبادی

رفت از جهان شیخ زمان ارشدِ بخت حق نگار — شد فیض بخش مردگان بعد از فنا هم زیرِ گِل
تاریخ و ماه و روز و سال انتقال انجناب — شهر محرم پانزده بود و سه شنبه گفت دل

وله

چون جناب شاه امیر الحق شدهٔ اصل حق — شد مقامش با عماد الدین قلندر در بهشت
از سر الهام یحیٰی خزین سال وصال — شد مجیب دعوت یزدان امیر الحق نوشت

وله

امیر حق و ملت و دین و اسلام — معین و ظهیر و نصیر مشائخ
چو فانی بذات خدا گشت تاریخ — نوشتیم صد آه امیر مشائخ

ایضاً له

قبلهٔ دین سید علی امیر الحق — شمع کاشانهٔ مجیب عماد
سید القوم حاجی الحرمین — رهنمای طریق صدق و سداد
اندرین وقت پیر فیاض و فتن — بود از اقطاب و زمرهٔ اوتاد
خاندان قلندریه را — کرد از نسبت خودش آباد
افضل العصر مقتدای زمان — اجمل الناس کامل الارشاد
نور حق در جمال او نگریست — هر که بر روی او دو دیده گشاد
پانزده بود و روز سه شنبه — از محرم که سر بقبر نهاد
بر مریدین و معتقدین او — کوه رنج از غم فراق افتاد
گفت سال وصال او یحیٰی — رحمت حق بروح پاکش باد

قطعه از میرزا نثار حسین صاحب عظیم آبادی صاحب گنجی عاقل تخلص

امیر الحق و با علی اسم پاک ۔۔۔ بسجاده زیبنده بود آن نکو
دریغا بامسال رحلت نمود ۔۔۔ که حیف است آن ولی نیکخو
ازفرق الم سال وصلش بدان ۔۔۔ که خالق بجنت کند جای او

قطعات از مولوی احمد کبیر صاحب پھلواروی حیرت تخلص وکیل منصفی پٹنہ

شیخ وقت و شاه مولانا امیر الحق که بود ۔۔۔ پور مولانا ظهور الحق ملک خو پارسا
چون شده عمر شریفش تا حد هفتاد و پنج ۔۔۔ مرگ پیغام اجل آورد از باب قضا
سال او دل گفت با تاریخ و وقت و روز ما ۔۔۔ پانزدهم فجر سه شنبه محرم حیرتا
١٣٠٢ھ

وله

عالمی مولوی امیر الحق ۔۔۔ که بعرفان بپایه سرمد
شد چو واصل بگفت هاتف حق ۔۔۔ سجده اهل و با خدا آمد
١٣٠٢ھ

ایضاً له غیر منقوط ماده

اهل دل مولوی امیر الحق ۔۔۔ عالم و زاهد و حلیم و نکو
شد ازین دهر چون بدار بقا ۔۔۔ گشت محشر بپا ز ناله و هو
روح را شد از الم هاتف ۔۔۔ بفلک بسال وصل آن خوشخو
گفت حیرت که آه در آمد ۔۔۔ در در دار حور روح او
١٣٠٢

قطعه از مولوی حکیم محمد سلیمان صاحب گھیگھوٹی پھلواروی

آن ولی زمان امیر الحق ۔۔۔ افضل العصر اکمل الاوتاد
رخ پاکش چو زین جهان بنهفت ۔۔۔ رفت از دل قرار و هوش و یاد
ماند در سینه درد فرقت او ۔۔۔ همه لب آه و ناله و فریاد

کیف لا ادعی ولا ابکی — وهو کان صاحب الارشاد
مرشد خلق و مقتدای زمان — عاشق آل پاک و خیر عباد
رونق سجادهٔ عماد الدین — حامی دین سید الامجاد
بہر سال وفات حاذق گفت — رحمت حق بروح پاکش باد
۱۳۰۲ھ

قطعات از مولوی رشید محمد نذیر الحق صاحب یکی از خلفا و ابن الاخ حضرت مولانا قدس سرہ

شاه امیر حق که بود رہنمای دین — نور خدا ز روی نکویش ببین عیان
با ذکر حق جدا شده روحش ز جسم پاک — خوش ذاکری که ذکر کند وقت نزع جان
فائز بلوح دل پی تاریخ رحلتش — بنوشت کلک فکر که سرخیل عارفان
۱۳۰۲ھ

ولہ

رفت مولانا امیر الحق که بود — که وقت نزع روح در ذکر صمد
پانزده بود از محرم وقت چاشت — کو شد از دنیا سوی رب احد
بہر تاریخ وفات آن ولی — خواست فائز چون ز فیض حق مدد
ہاتفی در گوش دل الہام کرد — بوده قطب اولیا وقت خود
۱۳۰۲ھ

ایضاً لہ

دریغا ز دنیای دون شد بجنت — علی امیر الحق شیخ واصل
بتاریخ چون فکر کردیم فائز — بگفتا خرد بی نظیر مکمل

ثم ایضاً قطعة عربية

عَلِیٌّ مُلَقَّبٌ امیرُ الحق — لَقَدْ حَصَّلَ جُلَّ آمالِه
فَسَارَ اِلیٰ جَنَّةٍ عَالِیَةٍ — بِذِکْرٍ جَلِیلٍ وَاَشْغَالِه

امیر الحق و با علی اسم پاک — بسجاده زیبنده بود آن نکو
و دنیا با سال رحلت نمود — که بد منغنم آن و بے نیکخو
از فرق الم سال وصلش بدان — که خالق بجنت کند جاے او

قطعات از مولوی احمد کبیر صاحب پھلواروی متخلص حیرت وکیل منصفی پٹنہ

شیخ وقت و شاہ مولانا امیر الحق کہ بود — پور مولانا ظہور الحق ملک خو پارسا
چون شده عمر شریفش تا حد ہفتاد و پنج — مرگ پیغام اجل آورد از باب قضا
سال او دل گفت با تاریخ و وقت و روز و ماہ — پانزدہ ماہ محرم سه شنبه سحر دم حیرتا
۱۳۰۲ھ

ولہ

عالمے مولوے امیر الحق — کہ بعرفان بپایه سرمد
شد چو واصل بگفت ہاتف حق — بخدا اہل و با خدا آمد
۱۳۰۲ھ

ایضاً لہ غیر منقوط مادہ

اہل دل مولوے امیر الحق — عالم و زاہد و حلیم و نکو
شد ازین دہر چون بدار بقا — گشت محشور با اله و ہو
روحم اشنید از الم ہاتف — بفلک سال وصل آن خوشخو
گفت حیرت کہ آه درآمد — در در دار حور روح او

قطعہ از مولوی حکیم محمد سلیمان صاحب گھیگھٹوی پھلواروی

آن ولی زمان امیر الحق — افضل العصر اکمل الاوتاد
رخ پاکش چو زین جہان بنهفت — رفت از دل قرار و ہوش از یاد
ماند در سینه درد فرقت او — ہم بلب آہ و نالہ و فریاد

کیف لا ادعی و لا ابکی ‌‌ — وھو کان صاحب الارشاد

مرشد خلق و مقتدائے زمان ‌‌ — عاشق آل پاک و خیر عباد

رونق جادۂ عماد الدین ‌‌ — حامی دین سید الامجاد

بہر سال وفات حاذق گفت ‌‌ — رحمت حق بروح پاکش باد

۱۳۰۲ھ

قطعات تاریخ موزون کردہ شاہ محمد نذیر الحق صاحب کہ از خلفا و ابن الاخ حضرت مولانا قدس سرہٗ

شاہ امیر حق کہ بود رہنمائے دین ‌‌ — نور خدا از روئے نکویش ہمین عیان

یاد کرد حق جدا شدہ روحش ز جسم پاک ‌‌ — خوش ذاکرے کہ ذکر کند وقت نزع جان

فائز بلوح دل سپئے تاریخ رحلتش ‌‌ — بنوشت کلک فکر کہ سر خیل عارفان

۱۳..ھ

ولہ

رفت مولانا امیر الحق کہ بود ‌‌ — کہ وقت نزع روح در ذکر صمد

پانزدہ بود از محرم وقت چاشت ‌‌ — گو شدہ از دنیا سوی رب احد

بہر تاریخ وفات آن ولی ‌‌ — خواست فائز چون ز فیض حق مدد

ہاتفے در گوشش دل الہام کرد ‌‌ — بودہ قطب اولیا وقت خود

۱۳۰۲ھ

ایضاً لہ

در رہا ز دنیائے دون شد بجنت ‌‌ — عجلی امیر الحق شیخ و اصل

بتاریخ چون فکر کردیم فائز ‌‌ — بگفتا خرد بے نظیر مکمل

ثم ایضاً قطعۃ عربیۃ

عَلِیٌّ یُلَقَّبُ اَمِیْرَ الْحَقِّ ‌‌ — لَقَدْ حَصَّلَ جُلَّ اٰمَالِہٖ

فَسَارَ اِلَی الْجَنَّۃِ عَالِیَۃٍ ‌‌ — بِذِکْرٍ جَلِیٍّ وَّ اَشْغَالِہٖ

ختم گردا این محاسن بگذشت ——— جا ے دربارگاہ قدس گزید
فکر تاریخ داشتیم فصیح ——— ہاتفے گفت حیف شیخ فرید
۱۳۱۲ھ

دیگر از مولوی حکیم سید محمد وحید الدین صاحب پھلواری

آن امیر الحق کہ پیر و مرشد قیم من است ——— گوہر پاک وجود خود بخاکی چون نہفت
سال تاریخ وفات پیر ہاتف از وحید ——— آہ مولانا امیر عارفین وقت گفت
۱۳۱۲ھ

دیگر از مولوی سید محمد منظر ابن حافظ مولوی محمد فضیلت حسین صاحب وکیل متوطن موضع دھنوت

رباعی

منظر شیخ زمانہ گردید روان ——— زین دیر خراب سوے گلزار جنان
نامش چو علی لقب امیر الحق بود ——— خیر الفقرا فات علی ہست تاریخ بخوان
۱۳۱۲ھ

ایضاً بطور دیگر ہمان مادہ

آن شاہ امیر حق است علی کو ——— بودہ است کرامتش چو اعجاز
چون طائر روح او نمودہ ——— سوے گلزار قدس پرواز
ہاتف بے سال گفت منظر ——— خیر الفقرا فات حق شہباز
۱۳۱۲ھ

از مولوی محمد غفور برادر خورد مولوی محمد منظر موصوف

علی امیر الحق نیک نام ——— فرید زمین پیشواے جہان
چو شد کامیاب از وصال خدا ——— بذکر خدا در خدا است شد نہان
پئے تاریخ ہاتف بگفت اے غفور ——— بخوان آہ امیر شیخ زمان

دیگر از چودھری شیخ محمد ظہیر علی صاحب متوطن موضع دھنوت

عارف حق سے علی امیر الحق	ہادی طالبان و مولانا ؤ
از سرائی سپنج رخت کشید	سوی جنت سپہر شد سول الصفا
فکر کردم ظہیر بسال وفات	عقل فیاض عارفین . گفتا

دیگر از چودھری شیخ وصی الدین احمد صاحب کاشف تخلص ساکن موضع مذکور

چو مولانا امیر الحق محمد ہم زبان خود	کہ بود از راہ و رسم سلوک سالکان واقف
بہ پئے شوق لقای حق ز دنیا شد بہ گرایند	بہ تاریخ وفاتش داشتم فکرے بدل کاشف
سروشے بر در دل حلقہ زد و شد فتح باب دل	بمن گفتا بخوان کاشف مفیض طیب عارف ۱۳۰۰ھ

دیگر اردو از چودھری فصیح الدین احمد صاحب برادر چودھری صاحب ممدوح

جب مولانا امیر حق کو	سوئے نے بہشت در جزا دی
واصف ہاتف نے کی منادی	لکھ فخر عارفان ہادی

۱۳۰۰ھ

دیگر از شیخ محمد نثار صاحب ساکن قصبہ پھلواری

برفت آہ سید امیر الحق آن کہ	بعلم و عمل و در یقین بود راسخ
نثار از پے سال رحلت نوشتم	کہ بود او وسیلے و امیر المشائخ

۱۳۰۰ھ

دیگر از میر محمد محسن صاحب پھلواری العمادی

جناب شاہ امیر حق چون بسیر جنت سفر نمود	ز چشمہا چشمہا روان گشت ز لبہا بود فغانہا

کر گئے ذکر الٰہی مین سفر — دار دنیا سے سوی ملک کبیر
سال رحلت کی جو مین نے فکر کی — ملگئی تاریخ از افضال پیر
بے سر جہد سے اے حبیب اب کر حساب — حیف صد افسوس پیر دستگیر ۱۳۱۲

دیگر از قاضی نعمت مجیب الحق صاحب ساکن موضع فرید پور ضلع گیا همشیره زاده جناب سید ظهور الحسن صاحب دیگره

رفت مولانا امیر الحق امیر الاولیا — آنکه وقت نزع میگفت الله الله متصل
خواست نعمت چون ز دل تاریخ سال نقلش — مرشد شهر اوحد دهر آه بود او گفت دل ۱۳۱۲ه

دیگر از مولوی شاه محمد وجیه الحق صاحب ساکن کشمیری کوٹھی شهر پٹنه

چو مولانا امیر الحق فرید روزگار خود — امیر اولیا و مرشد حق پیشوای من
بذکر الله شد سوی جنان از بسکه نالیدم — که بگذشت از سر افلاک شور نالهای من
بتاریخ وفاتش فکر کردم ای وجیه الحق — دلم گفتا که پیر دستگیر رهنمای من ۱۳۱۲ه

دیگر از سید عابد حسین ابن حاجی خان رفیع الدین پهلواری

برفت از جهان پیر پیران ما — امیر الحق شاه عالیجناب
رقم کرد عابد بتاریخ او — که بوده وے هادی شیخ و شاب ۱۳۱۲

دیگر از جناب مولوی سید ظهور الحسن صاحب داماد حضرت مولانا

پیر و مرشد همارے قطب زمان — رهنماے ره خدادانی
نام اونکا امیر الحق — ذات اونکی تهی بحر حقانی

بخدا پیر دستگیر وہ تھے — خلق میں غوث و قطب ربانی
لگئے دنیا سے ذکر حق کے ساتھ — ہوئے باقی کی یاد میں فانی
اے ظہور الحسن لکھ اب تاریخ — پیشوا الکل کے شبلی ثانی ۱۳۰۲

دیگر از فرزند اصغر شان سید شمس الحسن سلمہ

امیر الحق علی کو جد ما بود — شہ عرفان و پیر باصفا بود
زچشم خلق شد در خاک پنہاں — شد آن نور خدا از دیدہ نابود
بگو شمس الحسن تاریخ رحلت — کہ با جود و حیا شمس الضحی بود ۱۳۰۲ھ

دیگر از میاں ناصر علی متوطن بہار

گئے جنت کو پیر امیر الحق شیخ — رہ گیا دل میں اشتیاق شیخ
فکر تاریخ میں جو کی ناصر — بولا ہاتف کہ یا فراق شیخ ۱۳۰۲ھ

دیگر از میاں نثار احمد ساکن موضع جٹھلی ضلع پٹنہ

قطب عالم شہ ابرار امیر الحق ما — سفری سوئے اجل گشت بتقدیر ازل
بہر تاریخ وے از خون جگر کلک نثار — کردہ بر صفحہ رقم ہائے غم سیر اجل ۱۳۰۲ھ

دیگر از مولوی محمد قائم صاحب ساکن عظیم آباد

چون شاہ علی امیر الحق — شد راہی ملک وصال خدا
عالم بنظر تاریک شدہ — از ماتم پیر جہانے را
تاریخ رقم کردم قائم — فیاض و حبیب رسول نما ۱۳۰۲ھ

دیگر از خاکسار راقم این اوراق و مؤلف این داستان فراق سید بدر الحسن

ابن مولوی ظهور الحسن صاحب

مرشد ما پیر ما مولاے ما استاد ما — شاه امیر الحق علی گنجینهٔ علم و یقین
تا سوے دار السلام او رفت زین دار المحن — چشمها گریان شده دلها شده اندوهگین
بدر تاریخ وفاتش خواست هاتف زد ندا — شبلی دهر و جنید عصر و پیر اهل دین ۱۳۰۲ھ

وله

علی امیر الحق جدّ ما — گرفته ره جنة الخلد پیش
چو تاریخ رحلت ز دل جست بدر — بگفتا که واوحید عصر خویش ۱۳۰۲

وله

گرد قربان بنام پاک صمد — جان شیرین علی امیر الحق
گفت بدر الحسن بتاریخش — وارث الدین علی امیر الحق ۱۳۰۲ھ

ایضاً له تاریخیکه از هر مصراع اخیر آن حرف معجمه غیر منقوطه جدا جدا

مشعر دو تاریخ اند

شیخ وقت و قطب عالم شاه امیر الحق علی — بود با حیدر نسبی و هم لقب بوده هم
محو در سیر الی الله او بذکر الله شد — او بجنت رفت و ما ماندیم در دار الالم
از خرد تاریخ رحلت خواستم بدر الحسن — زد دو تا تاریخ از یک مصرعه بر دل رقم
پس ز حرف معجم و بے نقطه شد بهر دو را — اهل جنت کرم شیخ حرم جمع عظیم

از حروف غیر منقوطه ۱۳۰۲ و از حروف منقوطه ۱۳۰۲

ایضاً قطعهٔ تاریخ

کہ از ہر مصراع سنہ وفات آنحضرت برمی آید و نیز جملہ ارکان در تقطیع سلامت ہیمانداز بحر رجز مثمن سالم و زنہ مستفعلن ثمان مرات و نیز اگر در نقش مربع ترکیبی ازان ترتیب بیت ترکیب کنند جمع ہر چہار سو و ہر چہار زاویہ و جمع ہر دو جانب منحرف ہمگی جدا جدا تاریخ بود

شد باجزا واصل برب صدر اجل شاہ ہدیٰ
باقرب حق راہی بحق باکل فنر زیبا سمر

مہر مہد جبر سند دارو بحق طوری ادق
مہر وفا پیر احق سمر نبی دریا د حق

شد باجزا	واصل برب	صد اجل	شاہ ہدے
۳۱۸	۳۳۱	۳۲۸	۱۲۵
مہر مہد	جبر سند	دارو بحق	طوری ادق
۳۲۹	۳۲۴	۳۱۹	۳۳۰
باقرب حق	راہی بحق	باکل فنر	زیبا سمر
۳۲۳	۳۴۱	۳۳۳	۳۲۰
مہر وفا	پیر احق	سمر نبی	دریا د حق
۳۳۲	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۷
۱۳۰۲ھ	۱۳۰۲ھ	۱۳۰۲ھ	۱۳۰۲ھ

جمع ہر چہار گوشہ ۳۱۸ و ۳۲۵ و ۳۳۲ و ۳۲۷
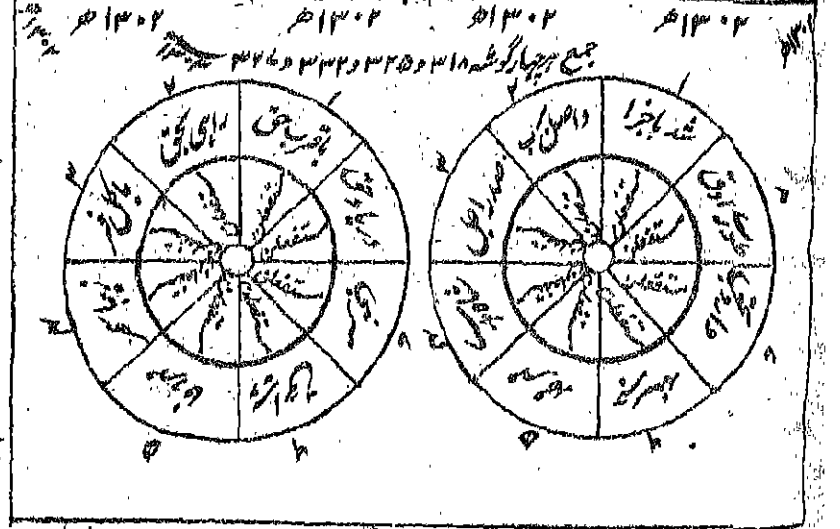
که دیگر از طرف پسر خود موسوم بسید نجم الحسن عمده

قطب عالم سعلی اسید الحق — بود ارشاد را از و رونق
کرد در بارگاه قدس مقام — سینهٔ عارفان شد از غم
سال نجم الحسن از روی ادب — گفت وا جلوهٔ ظهور الحق

۱۳۰۲

ایضاً در نثر

آه جدی رونق سجاده نور عماد الدین قلندر

سنه ۱۳۰۲ھ

ایضاً

زہے سجاده نشین جناب مولانا شاه علی اسید الحق

سنه ۱۸۸۴ع

الیست تواریخ بکه بهم آمده اند و السلام علی من اتبع الهدی

و نیز روز چهارم از وفات آنجناب خلف الرشید و خلیفه مجاز مطلق و نور عین آنجناب عالم جلیل صوفی بے مثل و عدیل جناب مولوی شاه محمد رشید الحق صاحب مدظله بجاے آنحضرت متمکن شدند و دستار قلندریه بر سر بستند تواریخ سجاده نشینی هم در اینجا زیب قلم کرده می آید

قطعه از جناب عالم باعمل فاضل اجل مولوی محمد سعید صاحب

پس از وفات پدر مولوی رشید الحق — چو جانشین بمصلای والدش گردید
برای حفظ و نگهداشت سال آن بو کلد — حق خلافت والد نگاشت کلک سعید

قطعه از جناب شاه محمد یحیی صاحب ابو العلائی عظیم آبادی

دستار قلندریه [illegible] اکرام [illegible] — امر [illegible] رشید الحق و شد [illegible]

ایضاً له

کرد بدرالحسن چو خامهٔ من — جمع این دفتر پریشانی
گر بپرسی ز سال تالیفش — بر شمارم نقود افغانی
۱۳۰۳ھ

وله

کنون تا بپیاسود بدرالحسن — ز ترتیب این نامهٔ خوش نشانه
دلم خواست تاریخ تالیف او — رقم کرد کلکم مقالی فغانه
۱۳۰۳ھ

در روز چہارم ز وصال پدر خویش
دادیم باو تہنیت و از پے تاریخ

از دست فقیران در خانقاہ اکبر
گفتیم کہ امروز شدی شکل قلندر

ایضاً لہ

یافت سجادہ و تسبیح پدر
رونق سلسلہ جد و پدر
سال سجادہ نشینی ست بحق

صالح و اہل ورع شاہ رشید
یا الٰہی شود از وے بمزید
حق بحقدار عنایت گردید

۱۳۰۳ھ

از جناب مولوی شاہ محمد نذیر الحق صاحب پھلواروی

چون مولوی شاہ رشید الحق کہ ابن العم ماست
فائز بگوش دل مرا آمد ندا سے ہاتفے

شد جانشین عم ما شیخ الزمان فرخندہ خو
تا ان وارث سجادہ پدری بشد تاریخ او

۱۳۰۳ھ

ایضاً قطعہ عربیہ

هٰذَا رَشِيْدُ الْحَقِّ قَدْ نَالَ الْمُنَالْ
عَشَرَ الْفَائِزُ إِذْ أَتَاهُ تَحِيَّةٌ

مَوْضِعُ الْأَبِ إِذْ هُوَ أَقْرَبُ
إِنَّهُ خَلَفٌ رَشِيْدٌ أَطْيَبُ

۱۳۰۳ھ

وَاٰخِرُ دَعْوٰنَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

تمت

اما تواریخ مشعر بر سنین این تالیف کہ بفکر رسیدہ اینست

قطعہ للمؤلف

تا خامہ بدر الحسن محو الم
جستم در تاریخ چو در تلازم فکر

فارغ شدہ از سواد این نامۂ
ہاتف گفتا بمن کہ افغان [illegible]